

تاجتاد

دو فصل نامه علمی - تخصصی
سال اول، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

طهارت عضو پیوندی^۱

مهدی روشنائی^۲

چکیده

موضوع مقاله پیش رو مطهریت و یا عدم مطهریت عملیات پیوند عضو جدا شده از انسان یا حیوان زنده یا مرده به انسان است و به تبع آن طهارت و یا نجاست عضو پیوند زده شده روشن خواهد شد. پیوند اعضا به چند صورت قابل تصور است: ۱. عضو جدا شده شخص به خودش پیوند زده شود؛ ۲. عضو مسلمانی به شخص دیگری پیوند زده شود؛ ۳. عضو کافری به مسلمانی پیوند زده شود؛ ۴. عضو حیوان نجس العین به مسلمانی پیوند زده شود. در این بحث سه دیدگاه وجود دارد: الف) طهارت پیوند عضو در تمام صورتها؛ ب) پیوند اعضا در هیچ یک از صورتها باعث طهارت آن نمی شود؛ ج) اگر عضوی از نجس العین پیوند زده شود، معلوم نیست پاک شود، اما در غیر این مورد پاک است. روش مطالعه مقاله پیش رو کتابخانه‌ای و اسنادی است. نویسنده پس از بیان دیدگاه‌ها و بررسی ادله آنها، قول به مطهریت پیوند زدن و به تبع آن طهارت عضو پیوندی را برمی‌گزیند.

واژگان کلیدی: عضو جدا شده، عضو پیوندی، پیوند زدن، طهارت و مطهریت، نجاست.

تاجتاد

طهارت عضو پیوندی

۱. تاریخ دریافت مقاله: ۹۳/۱۰/۱۲
۲. دانش‌پژوه سطح سه حوزه علمیه قم.

تاریخ تأیید مقاله: ۹۳/۱۲/۱۰

مقدمه

از مسائل مورد ابتلای جامعه اسلامی پیوند زدن عضو جدا شده است. اگر عضو جدا شده از انسان یا حیوانی را به شخصی پیوند بزنند که اعضای بدنش پاک می‌باشد لازم است بررسی شود آیا پیوند این عضو بعد از دمیده شدن روح باعث طهارت می‌شود؟ که در نتیجه عضو پیوندی پاک باشد. باید توجه داشت که پیوند اعضا مسائل گوناگونی دارد؛ از جمله: جواز آن، صحت پول گرفتن در برابر آن، این که جدا کردن عضو از بدن باعث دیه می‌شود یا نه و مانند آن. در اینجا فقط از جهت مطهریت پیوند بحث می‌شود و بحث از جهت‌های دیگر به محل خودش واگذار می‌شود.

پیوند اعضا به چند صورت قابل تصور است:

۱. عضو جدا شده شخص به خودش پیوند زده می‌شود؛
 ۲. عضو مسلمانی به شخص دیگری پیوند زده شود؛
 ۳. عضو کافری به مسلمانی پیوند زده شود؛
 ۴. عضو حیوان نجس‌العین مانند چشم سگ به مسلمانی پیوند زده شود.
- ابتدا اقوال در مسئله بیان و پس از آن ادله مورد بررسی قرار می‌گیرد سپس به تطبیق آن‌ها بر مصداق‌های نام برده شده پرداخت خواهد شد.

تاجتهد

دیدگاه‌ها

در این مسئله سه دیدگاه عمده وجود دارد:

۱. طهارت: پیوند عضو در تمام صورت‌ها باعث طهارت است؛ فقیهانی مانند امام خمینی^{ره} در **تحریر الوسيله** بر این باور هستند. وی نوشته است:

قطع عضو میت غیر مسلمان برای پیوند زدن مانعی ندارد؛ ولی بعد از آن اشکال در نجاست آن واقع می‌شود و اینکه میته است و نماز در آن صحیح نیست. ممکن است گفته شود در جایی که حیات در آن حلول نماید از عضویت میت خارج می‌شود و عضو زنده می‌گردد. پس پاک و زنده می‌شود و نماز در آن صحیح است؛ همچنین است اگر عضوی از حیوان قطع شود و لو نجس‌العین باشد و پیوند شود پس زنده به حیات مسلمان شود.^۱

۱. امام خمینی، **تحریر الوسيله**، ج ۲، ص ۶۲۴.

وی در این عبارت صورتی را بیان کرده که عضوی از مرده غیرمسلمان جدا شده است. از این عبارت استفاده می‌شود حکم درباره مسلمان هم این‌گونه است؛ چون بعد از این‌که حیات پیدا می‌کند، عضو انسان دیگر شده است و این‌که تعبیر به غیرمسلمان کرده به جهت حکم جواز پیوند عضو می‌باشد؛ وگرنه در این حکم تفاوتی بین مسلمان و غیرمسلمان نیست و آنچه وی ملاک طهارت می‌داند عبارت است از عضو حی شدن که در همه صورت‌ها وجود دارد: سپس فرموده است:

حتی اگر عضو جدا شده از حیوان نجس‌العین هم پیوند زده شود، پیوند آن عضو باعث طهارت آن است.

محقق خوئی نیز در بحث ترقیع (پیوند زدن) همین نظر را برگزیده است.^۱

۲. **عدم طهارت:** پیوند اعضا در هیچ‌یک از صورت‌ها باعث طهارت آن نمی‌شود. آیت الله تبریزی - هر چند به صورت احتیاط وجوبی - قائل به این دیدگاه است. ایشان بعد از اینکه هفتمین مطهر را انتقال نام می‌برد، می‌نویسد:

این انتقال باید به گونه‌ای باشد که دیگر به همان چیزی که قبلاً بوده و از آن انتقال داده شده است نسبت داده نشود، وگرنه پاک نخواهد شد؛ مانند چیزی که از بدن زنده یا مرده‌ای جدا شده باشد و به بدن دیگری پیوند داده شود که بنا بر احتیاط حکم به نجاست آن می‌کنیم. این به دلیل این است که اضافی اولیه‌ی آن که موجب نجاست بود باقی مانده است.^۲

وی در این عبارت می‌نویسد که در پیوند عضو، جزء حی شدن برای طهارت کافی نیست، بلکه باید جزء موجود پیشین شمرده نشود؛ در حالی که عضو پیوندی در موارد پیوند اعضا افزون بر این‌که جزء موجود زنده شده است، جزء پیشین هم شمرده می‌شود و مجمع هر دو عنوان است؛ به‌طور مثال، اگر چشم سگی به چشم مسلمانی پیوند زده شد، هر چند اکنون به آن چشم مسلمان گفته می‌شود، اما می‌گویند: این چشم همان چشم سگ است؛ همان‌گونه که اگر از آن هم جدا شود، گفته می‌شود همان جزء پیوند زده شده است.

۱. خوئی، منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۴۲۷.

۲. همان ص ۱۳۰.

وی همچنین در احکام پیوند اعضا فرموده است:

قطع عضو از بدن انسان کافر با هدف پیوند زدن به باطن بدن مسلمان جایز است، همانطور که پیوند زدن عضوی از اعضای بدن حیوان نجس العین مانند سگ و غیره جایز است.^۱

در برخی دیگر از عبارتهای وی نیز آمده است که اگر عضوی را به صورتی پیوند بزنند که پوست روی آن برآید، اشکال ندارد؛ مانند این که حفره‌ای در بدن شخصی پدید آمده و مقداری گوشت از بدن وی یا حیوانی جدا کنند و در آن حفره قرار دهند و پوست جدید بر روی آن به وجود آید؛ زیرا اگر چه نجس می‌باشد اما در باطن بدن وی است.

۳. تفصیل میان پیوند عضوی از نجس العین و غیر آن: اگر عضوی از نجس العین پیوند زده شود، معلوم نیست پاک شود و در غیر این مورد پاک است. شهید صدر^۲ قائل به این قول بوده و می‌فرماید:

اگر عضوی از حیوان نجس العین به بدن حیوانی که نجس العین نیست پیوند داده شود معلوم نیست که به خاطر پیوند، حکم به طهارت آن شود.^۲ وی در این عبارت صورتهای دیگر را مطرح نکرده است؛ اما از این که فقط درباره پیوند زدن از حیوان نجس العین اشکال کرده است، استفاده می‌شود موارد دیگر را پاک می‌داند. باید توجه داشت اگر عضوی از حیوان یا انسان جدا شود، نجس العین می‌شود؛ اما عبارت وی این است که از حیوان نجس العین جدا شود.

ممکن است تفصیلی دیگر را هم مطرح کرد و آن این که هر جا نجاست عضو پیوندی از جهت مرده بودن باشد، بعد از پیوند پاک می‌شود؛ اما اگر از جهت مرده بودن نباشد و به طور مثال، از این جهت باشد که عضو نجس العین است، در این صورت پاک نمی‌شود شرح این تفصیل در اثنای استدلال‌ها روشن تر می‌شود.

ابتدا به بررسی ادله قول نخست پرداخته می‌شود؛ زیرا در صورت عدم اثبات ادله آن، قول دوم اثبات می‌شود و اگر ادله آن اثبات شود با بررسی ادله نجاست یا طهارت

۱. همان، ۴۴۱.

۲. صدر، الفتاوی الواضحة، ص ۳۴۲.

عضو پیوندی نجس‌العین درستی قول سوم هم بررسی خواهد شد. برای اثبات قول اول دلیل‌هایی وجود دارد که در ادامه بررسی می‌شود.

دلالت روایات خاص بر طهارت

دو یا سه دسته از روایت‌ها بر طهارت عضو پیوندی دلالت دارد. مقتضای این امر وجود دلیل بر دیدگاه اول است.

۱. روایت‌های دال بر پیوند عضو به وسیله معصومان علیهم‌السلام؛ این روایت‌ها دلالت دارند بر این که معصومان علیهم‌السلام عضو جدا شده‌ای را به شخصی پیوند زده‌اند.

۱.۱. روایت خرائج راوندی: در بحارالانوار از خرائج راوندی چنین نقل شده است:

الْخَرَائِجُ وَالْجَرَائِحُ رُوي أَنَّ مُعَاذَ بْنَ عَفْرَاءَ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَحْمِلُ يَدَهُ وَكَانَتْ قَدْ قَطَعَهَا أَبُو جَهْلٍ فَبَصَقَ ﷺ عَلَيْهَا وَالْصَفَهَا فَلَصِقَتْ؛

ابوجهل در جنگ بدر ضربتی زد و دست معاذ بن عفرآ را قطع کرد او با دست بریده حضور پیامبر ﷺ آمد. حضرت دست قطع شده را سر جایش گذاشت و از آب دهانش به آن مالید، به هم چسبید و خوب شد.^۱

تأیید

طبق این نقل پیامبر اکرم عضو جدا شده از شخص زنده را پیوند زده و نفرمود این عضو نجس است و برای وضو اشکال دارد. این اطلاق مقامی و عدم تنبیه حضرت بر نجاست آن دلالت بر طهارت دارد؛ زیرا حضرت در حالتی قرار گرفته است که باید تنبیه فرماید و اگر مطلبی در این باره فرموده بود، نقل شده بود.

اشکال: دو اشکال به این روایت متوجه است. اول آنکه سند روایت، مرسل است و به همین دلیل استدلال به آن تمام نیست؛ البته مجموعه معجزه‌های پیامبر اکرم تواتر اجمالی دارد؛ اما برای استدلال به تک‌تک معجزه‌ها باید سند روایتی که بر آن دلالت دارد تمام باشد. اشکال دیگر این است که فقیهان در ذیل آیه شریفه ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾^۲ فرموده‌اند: معلوم نیست در آن عصر نجاست شرعی جعل شده باشد، زیرا ابلاغ احکام شرعی به صورت تدریجی بوده است و معلوم نیست در زمان پیامبر اکرم ﷺ

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۱۰، ح ۲۰.

۲. سوره توبه: آیه ۲۸.

اساساً نجاست عضو جدا شده از شخص زنده بیان شده باشد. بنابراین شاید دلیل عدم بیان حکم نجاست از سوی آن حضرت این بوده است که از سوی شارع هنوز نجس شمرده نمی‌شده و معلوم نبوده که این شخص تا زمان ابلاغ حکم زنده بماند و اگر هم زنده باشد، حکم را خواهد فهمید. با توجه به این مطلب وجهی وجود ندارد که آن حضرت شرعاً به بیان حکم آن ملزم باشند.

۲.۱. پیوند زدن دست افلح به وسیله امیر مؤمنان علیه السلام؛ در بحار چنین نقل شده است:

الْحَاتِمِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ دَخَلَ أَسْوَدٌ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ أَقْرَأَهُ أَنَّهُ سَرَقَ فَسَأَلَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ طَهَّرْنِي فَإِنِّي سَرَقْتُ فَأَمَرَ علیه السلام بِقَطْعِ يَدِهِ إِلَى أَنْ قَالَ علیه السلام لِلْحَسَنِ علیه السلام عَلَيْكَ بِعَمِّكَ الْأَسْوَدِ فَأَحْضَرَ الْحَسَنُ علیه السلام الْأَسْوَدَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَأَخَذَ يَدَهُ وَ نَصَبَهَا فِي مَوْضِعِهَا وَ تَعَطَّى بِرِدَائِهِ وَ تَكَلَّمَ بِكَلِمَاتٍ يُخْفِيهَا فَاسْتَوَتْ يَدُهُ؛

از ابن عباس نقل شده است که مردی سیاه بر امیر المؤمنین علیه السلام وارد شد و سه بار به دزدی اقرار نمود. گفت ای امیر مؤمنان مرا پاک کن؛ چراکه من دزدی کردم. حضرت دستور به قطع انگشتان او داد. تا آنکه به امام حسن علیه السلام فرمود بر تو باد به عموی سیاه پوستت. امام حسن علیه السلام آن مرد را نزد امیر المؤمنین علیه السلام حاضر نمود و حضرت دست او را گرفت و در جای خود نصب نمود و ردای خود را بر او پوشاند و پوشیده کلماتی بر زبان جاری نمود. در این هنگام دست آن مرد به حال عادی بازگشت.^۱

تقریب استدلال بدین صورت است که اگر این دست بریده شده بعد از اتصال و پیوند زدن نجس بود یا امیر مؤمنان علیه السلام این کار را نمی‌کردند؛ چون آن شخص به زحمت می‌افتاد و این با محبت کردن به وی سازگار نیست یا نجاست دست و لزوم پرهیز از آن را به وی اعلام می‌کرد، به‌ویژه که دست راست وی بوده و به‌طور معمول اکثر کارها را با آن انجام می‌داده است. این بدین جهت است که باتوجه به دلیل «فلیبلغ الشاهد الغائب» ارشاد جاهل لازم است.

۱. این جریان به شیوه‌های دیگری نیز نقل شده است که اصل پیوند خوردن دست توسط معصوم را دلالت داشته و از این روی تأثیری بر استدلال ندارد. مجلسی، بحار، ج ۴۰، ص ۲۸۲ و ج ۴۱، ص ۲۱۱.

اشکال: دو اشکال به روایت متوجه است. اول آنکه سند این روایت ضعیف است و چنان که گذشت تواتر اجمالی معجزات امیرمؤمنان علیه السلام برای اثبات هر یک از آن‌ها برای این که بتواند مستند فقهی واقع شود، محل اشکال است. اشکال دیگر آنکه معلوم نیست تشریح تمام نجاسات یا بیان آن‌ها در چه عصری اتفاق افتاده است و همان‌گونه که در زمان پیامبر اکرم ﷺ معلوم نیست تشریح تمام نجاسات و طاهرات ابلاغ شده باشد، در زمان امیر مؤمنان ﷺ هم این ابلاغ ثابت نیست. بله در زمان ائمه بعد مانند امام باقر و امام صادق ﷺ جزم به ابلاغ وجود دارد اما معلوم نیست در زمان امیر مؤمنان ﷺ ابلاغ شده یا نه؛ بنابراین استصحاب عدم ابلاغ - که به استصحاب عدم تشریح برمی‌گردد- جاری است تا وقتی قطع به ابلاغ پیدا شود.

۳،۱. پیوند دست هشام بن عدی همدانی به وسیله امیر مؤمنان ﷺ؛ روایت دیگری که ممکن است به آن استدلال شود، متضمن پیوند زدن دست هشام بن عدی به وسیله امیر مؤمنان ﷺ است. روایت چنین نقل شده است:

وَأَيْنَ إِحْدَى يَدَيْ هِشَامِ بْنِ عَدِيٍّ الْهَمْدَانِيِّ فِي حَرْبِ صِفِّينَ فَأَخَذَ عَلِيُّ ﷺ يَدَهُ وَ قَرَأَ شَيْئًا وَ أَلْصَقَهَا فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا قَرَأْتَ قَالَ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ قَالَ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ كَأَنَّهُ اسْتَقْلَهَا فَأَنْفَصَلَتْ يَدُهُ نَصْفَيْنِ فَتَرَكَهُ عَلِيُّ ﷺ وَ مَضَى؛

تأجتهاد

یکی از دستان هشام بن عدی همدانی در جنگ صفین قطع شده بود. امیرالمؤمنین ﷺ دست او را گرفت و چیزی را تلاوت کرد و دستش را چسباند. هشام گفت یا امیرالمؤمنین چه چیزی را تلاوت کردید؟ فرمود: فاتحة الكتاب. هشام گفت: فاتحة الكتاب! انگار که فاتحة الكتاب را کوچک شمرده بود لذا دوباره دستش جدا شد و حضرت او را رها کرد و رفت.^۱ حضرت ابتدا دست هشام را پیوند زدند اما وقتی هشام اهمیت سوره مبارکه فاتحه را - که حضرت پیوند زدن را به واسطه آن انجام می‌دهند - کوچک می‌شمارد دستش جدا می‌شود.

اشکال: دو اشکال پیشین یعنی ضعف سند و عدم قطع به ابلاغ نجاسات در زمان امیر مؤمنان ﷺ در این جا هم وارد است.

۱. همان.

ممکن است ضعف سند این دسته از روایت‌ها این‌گونه پاسخ داده شود که از نقل سه یا چهار روایت در یک موضوع برای انسان اطمینان به عدم کذب همه آن‌ها حاصل می‌شود و اگر برای کسی اطمینان حاصل شود که تمام این روایت‌ها نمی‌توانند جعلی و کذب باشند، اشکال سندی آن‌ها برطرف می‌شود.

۲. روایت‌های پیوندزدن مورد تأیید معصومان علیهم‌السلام؛ در پاره‌ای از روایات، پیوند عضو مورد تأیید معصوم قرار گرفته است.

۱،۲. روایت حسین بن زراره: صاحب وسائل در باب ۳۳ از ابواب اطعمه محرمه

می‌نویسد:

وَإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي حَدِيثٍ قَالَ سَأَلَهُ أَبِي وَأَنَا حَاضِرٌ عَنِ الرَّجُلِ يَسْقُطُ سِنُّهُ فَيَأْخُذُ سِنَّ إِنْسَانٍ مَيِّتٍ فَيَجْعَلُهُ مَكَانَهُ فَقَالَ لَا بَأْسَ؛

حسین بن زراره گوید: پدرم در حضور من از حضرت صادق علیه السلام پرسید مردی دندانش می‌افتد، می‌تواند دندان انسان مرده‌ای جای آن نهد؟ فرمود: مانعی ندارد.^۱

از روایت استفاده می‌شود که اصل پیوندزدن اشکالی ندارد و با پیوند، عضو نجس پاک می‌شود؛ زیرا امام علیه السلام بین انسان مرده مسلمان و کافر تفصیل نداده‌اند. پس اگر دندان از مسلمان باشد، دندانش پاک است؛ هر چند پیش از غسل دادن باشد زیرا ممکن است گفته شود اجزای بی‌روح مسلمان پاک است و دندان از اجزای بی‌روح شمرده می‌شود؛ اما اگر از کافر باشد علماً تصریح کرده‌اند که اجزای بی‌روح کافر نیز نجس است.

بر این اساس اگر این شخصی دندان مرده‌ای را به جای دندان خودش کاشته باشد، جایز است و لازمه این جواز، پاک‌شدن دندان است.

اگر کسی بگوید: تلازمی میان جواز پیوند و طهارت دندان پیوند زده شده نیست؛ زیرا در صورتی که دندان پیوند زده شده در عقب دهان باشد، اشکال ندارد؛ اما دندان‌های جلو قطعاً حکم عضو ظاهر را دارد و وقتی این شخص آب یا غذا می‌خورد

۱. حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۴، ص ۱۸۳، ح ۱۲.

با آن دندان ملاقات می‌کند و نجس می‌شود، در پاسخ گفته می‌شود: امام علیه السلام بین دندان جلو و عقب تفصیل نداده است و تفصیل یادشده با اطلاق «لابأس» سازگار نیست و عالمان هم فرقی بین دندان جلو و عقب نگذاشته‌اند.

اشکال: هر چند اسناد شیخ به حسین بن سعید تمام است؛ اما حسین بن زراره در کتاب‌های رجال مدح یا قدح ندارد و حالش مجهول است.^۱

پاسخ: نقل صفوان بن یحیی از هر کسی نشانه وثاقت وی می‌باشد و سند این روایت تا صفوان بن یحیی تمام بوده و بنا بر سند همین روایت ثابت می‌شود صفوان بن یحیی از حسین بن زراره حدیث نقل کرده است؛ بنابراین حسین بن زراره ثقه می‌باشد و اشکال سندی مرتفع می‌شود.

پاسخ دیگر آنکه بنا بر یک مبنای اشکال برطرف می‌شود که عبارت است از این که اگر سند روایتی مشتمل بر یکی از اصحاب اجماع و سند تا وی تمام باشد به افراد بعد از وی توجه نمی‌شود. صفوان بن یحیی هم از اصحاب اجماع است؛ بنابراین اگر از راه دیگری وثاقت حسین بن زراره اثبات نشود، روایت حجت خواهد بود؛ زیرا عبارت معروف بین عالمان که گفته‌اند: «أجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عن جماعة» درباره صفوان بن یحیی صادق است و این یعنی حجیت روایت.

اشکال دیگر: معلوم نیست اجزای بی‌روح کافر نجس باشند؛ بلکه ممکن است مانند اجزای بی‌روح سگ و خوک پاک باشند. این روایت نیز می‌تواند شاهد بر همین مطلب باشد؛ یعنی ممکن است همین روایت دلیل برای این مطلب باشد.

پاسخ: نزد عالمان مسلم است که فرقی بین اجزای کافر وجود ندارد و تمام اعضایش نجس است؛ برخلاف اجزای بی‌روح سگ و خوک؛ زیرا نص خاص بر طهارت اجزای بی‌روح این حیوانات مانند مو و دندان آن‌ها وجود دارد؛ برخلاف کافر و وقتی گفته می‌شود کافر نجس می‌باشد یعنی همه اجزایش نجس است.

بنابراین استدلال به این روایت برای پاک بودن پیوند عضو جدا شده خالی از قوت

۱. به‌طور مثال در رجال شیخ طوسی علیه السلام، ص ۱۹۵ این گونه آمده است: «الحسین بن زراره، أخو الحسن» که در آن اشاره‌ای به مدح یا قدح وی نشده است.

۲. این مبنای مرحوم صاحب جواهر و حاجی نوری علیه السلام و علامه فانی علیه السلام است.

نیست و نیز طهارت جزء پیوند زده شده‌ای که از دیگری جدا شده را نیز ثابت می‌کند.
۲،۲. روایت اسحاق بن عمار؛ این روایت را شیخ طوسی رحمته الله در تهذیب آورده و

صاحب وسائل از وی نقل کرده است:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْحَشَّابِ
عَنْ غِيَاثِ بْنِ كَلُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام: أَنَّ رَجُلًا قَطَعَ مِنْ
بَعْضِ أُذُنِ رَجُلٍ شَيْئًا فَرَفَعَ ذَلِكَ إِلَى عَلِيِّ عليه السلام فَأَقَادَهُ فَأَخَذَ الْآخَرَ مَا قَطَعَ مِنْ أُذُنِهِ
فَرَدَّهُ عَلَى أُذُنِهِ بِدَمِهِ فَالْتَحَمَتْ وَبَرَأَتْ فَعَادَ الْآخَرَ إِلَى عَلِيِّ عليه السلام فَاسْتَقَادَهُ فَأَمَرَ بِهَا
فَقُطِعَتْ ثَانِيَةً وَ أَمَرَ بِهَا فِدْفِنَتْ وَقَالَ عليه السلام إِنَّمَا يَكُونُ الْقِصَاصُ مِنْ أَجْلِ الشَّيْنِ؛

اسحاق بن عمار از امام جعفر صادق رحمته الله از پدرشان روایت کرده است که:
مردی تکه‌ای از گوش مردی را برید. او را نزد امیرالمؤمنین علی رحمته الله بردند.
حضرت او را قصاص کرد. آن فرد تکه‌ای را که از گوشش بریده شده بود،
گرفت و با خونی که داشت به گوشش برگرداند و گوشت گرفت و خوب
شد. فرد اول نزد امیرالمؤمنین رحمته الله آمد و از او درخواست قصاص کرد.
حضرت دستور داد که دوباره گوشش را ببرند و دستور داد تا دفن شود و
فرمود: قصاص تنها به خاطر عیب و عاری است که از او بر جای می‌ماند.^۱

در این‌که معنای عبارت «فأخذ الآخر» چیست، دو احتمال وجود دارد:

معنای اول: عده‌ای «الآخر» را مجنی علیه معنا کرده‌اند. در این صورت معنای روایت
این خواهد بود که حضرت گوش جانی را برید؛ سپس مجنی علیه آن مقدار از گوشش
که کنده شده بود را در حالی که هنوز خونش خشک نشده و گرم بود به موضع
کنده شده می‌چسباند و بهبود می‌یابد، اما گوش جانی بریده شده است و این برای جانی
سنگین بود. به همین دلیل جانی خدمت/امیر مؤمنان رحمته الله می‌آید و طلب قصاص می‌کند.
حضرت دستور داد گوش مجنی علیه را برای بار دوم برید. بار اول جانی آن را بریده
بود و بار دوم حضرت بریدند. بعد حضرت دستور به دفن آن داد و بعد در تعلیل این
کار به ظاهر عجیب فرمود قصاص به خاطر شین است؛ یعنی تشریح و فلسفه قصاص
شین می‌باشد؛ چون بر مجنی علیه شین وارد شده است، باید بر جانی هم شین وارد شود
و این هم در حدوث است و هم در بقا. اگر شین از یکی از آنها برطرف شود، در

۱. حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۱۸۵.

دیگری هم نباید باشد؛ بنابراین اگر در مورد یک نفر قابل التیام نیست، باید در دیگری هم به همین صورت باقی بماند. بسیاری از فقیهان این روایت را این طور معنا کرده‌اند. یکی از آن‌ها که طبق آن فتوا داده، محقق خویی^۱ است وی می‌نویسد:

اگر عضوی از شخصی قطع شود (به عنوان مثال گوش او) و مجنی‌علیه طلب قصاص جانی کند سپس مجنی‌علیه عضو قطع شده‌اش را در محل خود بچسباند و خوب شود جانی می‌تواند آن را دوباره از بین ببرد و عکس مساله نیز همچنین است.^۱

در کتاب دیگری آورده است:

دلیل این مطلب معتبره‌ی اسحاق بن عمار است.^۲

معنای دوم: عکس این مطلب مراد است؛ یعنی جانی بعد از این که حضرت گوش وی را می‌برند، گوشش را ترمیم می‌کند و این باعث می‌شود مجنی‌علیه شکایت کند و حضرت دوباره گوش جانی را ببرند.

بعضی از فقیهان مانند امام خمینی^۳ این روایت را این طور معنا کرده‌اند:

اگر گوش او را قطع کند و مجنی‌علیه آن را بچسباند و بچسبد، ظاهر آن است که قصاص ساقط نمی‌شود و اگر از جانی قصاص بگیرد پس جانی گوشش را بچسباند و چسبیده شود در روایتی آمده که دو مرتبه قطع می‌شود تا آنکه رسوایی آن باقی بماند و بعضی گفته‌اند که: حاکم دستور به جدا نمودن آن می‌دهد؛ برای آنکه او میتة و نجس را حمل کرده است و در روایت ضعف است.^۳

تقریب استدلال: بعضی از فقیهان برای اثبات طهارت عضو منتقل شده به این روایت استدلال کرده‌اند به این بیان که تعلیل حضرت وقتی دستور می‌دهند عضو پیوندشده را دوباره جدا کنند این است که قصاص از جهت شین است؛ بنابراین شین بودن قصاص را علت منحصر دانسته‌اند؛ پس در حقیقت مانع این پیوند عضو، شین است و فرموده‌اند مانع دیگری مانند حمل میتة و نجس هم وجود دارد؛ در حالی که اگر این

۱. خویی، مبانی تکملة المنهاج، ص ۹۰.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۹۷.

۳. امام خمینی، تحریر الوسیلة، ج ۲، ص ۵۴۴.

علت یعنی نجاست مانعیت داشت، مهم تر از علت پیش گفته است؛ زیرا علت پیش گفته یعنی شین حق طرف مقابل است که ممکن است از حقیقتش بگذرد اما حمل میته و نجس بودن عضو پیوندخورده قابل رفع نیست.

به عبارت دیگر، اطلاق مقامی و این که حضرت تنبیه بر علت دیگر نفرمود دلالت دارد بر این که علت دیگری وجود ندارد و حمل عضو پیوندی نجس نیست. اشکال اول: چنان که گذشت امام علیه السلام در تحریر الوسیله به ضعف روایت اشاره کرده است.

برای بررسی ضعف در سند باید افراد سند را بررسی کنیم. اسناد شیخ طوسی علیه السلام به محمد بن حسن صفار تمام است و افراد واقع در سند وی تا محمد بن صفار ثقه هستند و صفار هم از اجلاء و ثقات است. مرحوم نجاشی علیه السلام درباره حسن بن موسی خشاب گفته است:

از سرشناسان اصحاب ما می باشد. مشهور و دارای علم و حدیث فراوان است.^۱

و هیچ کسی وی را تضعیف نکرده است؛ بنابراین توثیق بدون معارض دارد. اسحاق بن عمار عنوان برای دو نفر است: الف) اسحاق بن عمار ساباطی؛ ب) اسحاق بن عمار که ساباطی درباره وی گفته نشده است اما هر دو عنوان توثیق دارند و مراد امام علیه السلام هم این اشکال نیست. غیاث بن کلوب در هیچ کتاب رجالی توثیق ندارد. شاید نظر شریف امام در ضعف سند، همین شخص باشد.

پاسخ: اگر چه غیاث بن کلوب در کتاب های رجال توثیق نشده است؛ اما شیخ طوسی علیه السلام در عدة الاصول نوشته است: اصحاب به اخبار جماعتی از عامه که یکی از آنان غیاث بن کلوب است عمل کرده اند. همچنین شیخ علیه السلام در همان بحث نوشته است: «اگر یک راوی از غیر شیعه دروغگو نباشد و روایتش معارضی از مذهب حقه نداشته باشد، پذیرفته می شود». بعد نوشته است: به همین دلیل اصحاب به اخبار آنها عمل کرده اند. از این عبارت استفاده می شود شیخ علیه السلام وی را ثقه می دانسته است. اگر از این مطلب

۱. نجاشی، رجال النجاشی، ص ۴۲.

صرف نظر شود همین که طائفه به روایت یک شخص عمل می‌کنند دلیل بر وثاقت است؛ بنابراین مشکل سندی با توجه به کلام شیخ طوسی^ع در عده وجود ندارد. پس شاید منظور حضرت امام^ع از ضعف این روایت، اشکال دلالی باشد.

اشکال دوم: بیان این اشکال نیاز به مقدمه دارد و آن این است که اطلاق مقامی وقتی محقق می‌شود که حکمی ناگفته به وسیله معصوم^ع صادر شود در حالی که عموم مردم نسبت به آن غفلت دارند و در روایتی دیگر نیز بیان نشده یا به طور عادی در دسترس نیست؛ به عبارت دیگر اگر متکلم - هر چند در مقام حکم دیگری باشد - به آن مطلب توجه ندهد، ذهن‌ها متوجه آن نمی‌شود و در جایی دیگر گفته نشده است و حکم آن مسئله در معرض وصول نیست.

اشکال این است که /امیر مؤمنان^ع در مقام بیان حکم قصاص هستند که می‌فرماید: اگر عضو کسی مورد قصاص واقع شود و بعد آن عضو را پیوند بزنند، حاکم می‌تواند دوباره آن را قطع کند و طهارت یا نجاست عضو پیوند شده حکم دیگری است که مربوط به قصاص نیست.

این حکم در موارد دیگر بیان شده و گفته شده است که نجس می‌باشد و اگر هم نجس نیست نمی‌توان گفت حضرت باید بفرماید زیرا مورد غفلت نیست؛ پس نمی‌توان به اطلاق مقامی کلام /امیر مؤمنان^ع و /امام صادق^ع استدلال کرد. افزون بر این که اطلاق مقامی کلام /امیر مؤمنان^ع مبتلا به اشکال امکان عدم اعلام حکم طهارت و نجاست در عصر وی است.

اشکال سوم: عدم بیان لازم، اعم از نجاست است؛ چون برای احکام غیر الزامیه لزوم بیان وجود ندارد و ممکن است /امام^ع به این دلیل نجاست عضو پیوندی را بیان نکردند که موضوع احکام الزامیه نیست؛ ممکن است عضو جدا شده بعد از پیوند، نجس غیر منجس باشد که در این صورت موضوع احکام الزامیه نیست یا ممکن است مرده باشد اما اگر پیوند زده شد، مانع از نماز نباشد.

اشکال چهارم: این اشکال در برخی از کتاب‌های فقهی آمده و محقق خویی^ع آن را به عنوان قیل بیان کرده است:

در مقام اشکال گفته شده است: ازاله از این باب است که این عضو قطع

شده، میته است و حضرت از باب نهی از منکر آن را قطع کردند. این اشکال واضح الفساد است.^۱

بیان مطلب این که وقتی جانی یا مجنی علیه گوشش را ترمیم کرد، امام علیه السلام از باب نهی از منکر آن را قطع کردند زیرا حمل آن در نماز باعث بطلان نماز می شده است؛ بنابراین روایت دلالت بر نجاست دارد.

پاسخ: این استظهار، اجتهاد در برابر نص است، زیرا تعلیل /میر مؤمنان علیهم السلام این است که قصاص به خاطر شین است و نفرمود به خاطر نجاست است، افرون بر این که مرده بودن عضو پیوندی ثابت نیست. بلکه می توان عدم آن را ثابت کرد.

اشکال پنجم: ممکن است دو استظهار برای روایت وجود داشته باشد:

الف) ظهور روایت این است که مجنی علیه گوش خودش را پیوند زده و باعث ظهور در این معنا کلمه «الآخر» در روایت است چون روایت به جانی مربوط است؛ بنابراین مراد از «الآخر» مجنی علیه است. مراد از «الآخر» در عبارت «فعاد الآخر» جانی است؛ زیرا پیش از آن صحبت درباره مجنی علیه بود.

ب) ظهور روایت مردد است بین این که مجنی علیه یا جانی پیوند زده است.

اگر ظاهر روایت این باشد که مجنی علیه این پیوند را زده، اشکال این است که از نظر عقلانی پذیرفتنی نیست مجنی علیه که خسارتی بر وی وارد شده در صورت برطرف کردن نقص خود، حکم شرع بریده شدن دوباره گوش وی باشد، زیرا جانی ظلم کرده و به خاطر آن قصاص شده است و مجنی علیه می تواند خسارت وارد شده بر گوشش را ترمیم کند و عقلانی نیست گوش ترمیم شده اش دوباره بریده شود.

اگر معنای روایت مردد میان جانی و مجنی علیه باشد، میان دلالت دار و فاقد دلالت مردد می شود که در این صورت هم حجیت ندارد، در نتیجه استدلال به این روایت صحیح نیست.

شاید مراد امام علیه السلام از عبارت «فی الروایة ضعف» این ضعف دلالتی باشد؛ همان طور که درباره حیلله های ربا فرموده است: «اگر سند ادله آن درست باشد، معنای آن عقلانی نیست».

۱. خوبی، مبانی تکملة المنهاج، ج ۲، ص ۱۹۸.

پاسخ: در این روایت چند قرینه وجود دارد که روایت را ظاهر در این می‌کند که مراد از «الآخر» جانی است و در این صورت حکم به بریدن عضو پیوندی وی اشکال ندارد، زیرا اگر جانی گوش کسی را بریده باشد و بعد از قصاص گوش خودش را ترمیم کرد، مجنی علیه حق دارد از دادگاه بخواهد جانی را دوباره به حالت پیشین برگرداند. این در حقیقت نوعی مکافات بر شینی است که بر مجنی علیه وارد کرده و باید در جانی هم وجود داشته باشد و حق ندارد آن را از خودش زائل کند.

قرینه اول: در عبارت «فَعَادَ الْآخِرَ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَقَادَهُ» «فَاسْتَقَادَهُ» یعنی مجنی علیه از حضرت طلب قصاص جانی را کرد؛ زیرا جانی گوش خود را پس از قصاص ترمیم کرد و گوش وی همان‌طور باقی مانده است.

قرینه دوم: در عبارت «وَأَمْرٌ بِهَا فَقَطَعْتَ ثَانِيَةً» ظاهر «فَقَطَعْتَ ثَانِيَةً» این است که به حکم امیر مؤمنان علیه السلام، قصاص دوباره تکرار شد.

قرینه سوم: تعلیل نسبت به معنای دوم معقول است. حضرت می‌فرماید: «دلیل این که دستور دادم گوش جانی را ببرند این است که قصاص به خاطر شین است و چون شین به مردم وارد کرده، باید خودش هم متحمل آن باشد».

تأیید

نتیجه بررسی روایت‌ها: از بررسی روایت‌ها نتیجه می‌گیریم روایت‌هایی وجود دارد که فی‌الجمله بر طهارت عضو پیوندی دلالت دارد و این به منزله مقتضی است. برای بررسی عدم مانع برای اثبات طهارت باید بررسی کنیم ادله نجاست، صورت‌های گوناگون اعضای پیوندی را شامل نشود.

بررسی وجود مانع در صور مسأله

عضو پیوندی چند صورت دارد:

گاهی عضو جدا شده از خود شخص و گاهی از شخص دیگری است که آن شخص دیگر ممکن است مسلمان باشد یا کافر و ممکن است زنده باشد یا مرده و اگر مرده بود، ممکن است پیش از غسل باشد یا بعد از غسل و گاهی عضو جدا شده از حیوان است که ممکن است از حیوان نجس‌العین باشد یا از مردار یا از یک حیوان پاک زنده.

۱. پیوند عضو جدا شده شخص زنده طاهر به خودش یا دیگری

صورت اول عضو انسان محکوم به طهارت- مانند مسلمان یا اهل کتاب- است که آن را به خودش یا دیگری پیوند می‌زنیم.

برای اثبات طهارت عضو پیوندی باید از ادله نجاست که مانع اثرگذاری مقتضی می‌شود بحث کنیم؛ بنابراین باید شمول ادله نجاست نسبت به این عضو را مطرح کرده، دلیل بر نجاست عضو جدا شده از انسان زنده را بررسی کنیم.

دلیل اول (صدق میته در عرف و لغت): بر عضوی که از شخصی جدا شده و دوباره به خودش پیوند زده می‌شود، عنوان میته صدق می‌کند، صدق حقیقی عرفی لغوی یا صدق تبعدی تنزیلی و میته دو حکم مسلم دارد: حرمت اکل و نجاست.

اشکال: صدق عرفی و لغوی میته بر عضو پیوندی نزد بسیاری از محققان باطل است؛ زیرا در عرف و لغت به اجزای جدا شده از انسان زنده میته گفته نمی‌شود و فقط وقتی به کلی روح از آن خارج شود، میته می‌گویند؛ البته ممکن است اطلاق مجازی بر آن شود به این معنا که حس و روح ندارد اما اطلاق حقیقی کلمه میته بر آن نمی‌شود. افزون بر این که در عرف و لغت این گونه است، امام، محقق خوبی، شهید صدر و آیت‌الله تبریزی علیه السلام هم متفق بر این مطلب هستند.

افزون بر این که روایت‌ها هم شاهد بر این مسئله است؛ به طور مثال، در روایتی آمده که در کتاب علی علیه السلام آمده است که اگر جزئی از انسان جدا شود، میت است. توضیح این که اگر در عرف و لغت اطلاق میت بر آن درست بود، لازم نبود به وجود این مطلب در کتاب علی علیه السلام استناد شود یا در روایت‌های متعدد بر میت بودن آن پافشاری نمی‌شد. در نتیجه وقتی که عضو جدا شده است و به آن در عرف و لغت میت گفته نمی‌شود، بعد از این که متصل شد و روح در آن دمیده شد، میت نیست.

دلیل دوم (صدق مجازی میته): ممکن است شارع تعبد به موضوع کرده باشد؛ به طور مثال، فرموده باشد: «عضو جدا شده تعبداً میته است». همان‌طور که در بسیاری از روایت‌ها چنین فرموده‌اند؛ مانند این روایت:

عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا قُطِعَ مِنَ الرَّجُلِ قِطْعَةٌ فَهِيَ مَيْتَةٌ - فَإِذَا مَسَّهُ إِنْسَانٌ فَكُلُّ مَا كَانَ فِيهِ عَظْمٌ - فَقَدْ وَجَبَ عَلَى مَنْ يَمَسُّهُ الْغُسْلُ؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که عضوی از کسی قطع شود آن عضو میته است؛ پس اگر انسانی آن را مسّ کند، در صورتی که آن عضو دارای استخوان باشد، غسل مس میت بر او واجب می‌شود.^۱

این روایت مرسل است؛ اما امام علیه السلام می‌نویسد: این مرسل حجت است؛ زیرا این فتوا - که اگر استخوان نداشته باشد، غسل لازم ندارد وگرنه غسل لازم است - فتوای مشهور فقیهان به ویژه قدامت و هیچ مستند دیگری غیر از این ندارد؛ بنابراین استناد فقیهان به این روایت قطعی است و همین جبران‌کننده ضعف سند آن می‌شود.

در این روایت مطلبی وجود دارد که دامنه آن را وسیع می‌کند زیرا فرموده: «إذا قطع من الإنسان قطعة» که حتی شامل پوست‌هایی می‌شود که از بدن کنده می‌شوند و در این هنگام دردآور هستند؛ بر خلاف روایت‌های دیگر که درباره قطعه جدا شده از زنده وجود دارد و شامل این موارد نمی‌شوند؛ به طور مثال، روایت‌هایی که درباره صید یا در باب الیات غنم وارد شده به این وسعت نیست.

اشکال: تنزیل در حقیقت یک نوع استعمال مجازی است و استعمال مجازی یا به صورت مجاز در کلمه است یا مجاز در اسناد - که مجاز سکاکی معروف است - و حق به نظر ما مجاز دوم است. استعمال مجازی نیازمند مبرر ذوقی و عرفی است و باید منزل و منزل‌علیه تناسب داشته باشند و نمی‌توان هر لفظی را کنایه از هر چیزی قرار داد.

حال وقتی عضو جدا شد به این لحاظ که روح و جریان حیات و حسی در آن وجود ندارد به علت تشابه به آن می‌توان گفت میته است و اطلاق مجازی مبرر دارد؛ اما اگر این دست را به همان کسی که از وی جدا شده بود، پیوند زدند و روح در آن دمیده شد، به صورت مجازی نمی‌توان گفت میته است.

بیانی دیگر برای دلیل دوم: مرحوم تبریزی رحمته الله نوشته است:

عضو جدا شده از زنده بر عضو پیوند زده شده صادق است.

اشکال اول: دلیلی بر این که عضو جدا شده از زنده، نجس است وجود ندارد و اگر به آن نجس گفته شده، از باب تطبیق عنوان میته بر آن است. وی خود نیز فرموده است:

۱. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۲۱۲؛ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۲۹۴.

این میته حقیقی نیست و مشمول ادله‌ای است که عضو جدا شده از زنده را به میته تنزیل می‌کند و دلیل ندارد شارع عضو جدا شده از زنده را موضوع نجاست قرار داده باشد، بلکه از این باب است که عنوان میته را موضوع قرار داده و صادق بر این عضو است و هنگامی که صدق عنوان میته بر آن را نپذیریم، حکم نجاست را هم نخواهد داشت.

اشکال دوم: به عضو پیوند زده شده در فرض پیوند و دمیده شدن روح در آن، عضو متصل به زنده گفته می‌شود؛ مگر این که بگوییم مشتق اعم در «ما انقضی عنه المبدأ» و متلبس به مبدأ است که در این صورت اشکال می‌شود که تلبس به اتصال هم دارد؛ بنابراین هم عضو جدا شده و هم عضو متصل است؛ زیرا اتصال بالفعل دارد و این تناقض می‌باشد و اگر به این معناست که از پیش جدا شده بوده، از ادله استفاده می‌شود موضوع باید بالفعل حاصل باشد.

نتیجه این که عضو جدا شده به آن گفته نمی‌شود بلکه گفته می‌شود جدا شده سپس پیوند زده شده است.

دلیل سوم (استصحاب نجاست): عضو جدا شده پیش از پیوند نجس بود؛ حال در نجاست آن شک داریم و این مجرای استصحاب بقای نجاست است.

اشکال اول: این استصحاب بنا بر مسلک مرحوم محقق نخویی^(ع) - که استصحاب در شبهه‌های حکمیه را جاری نمی‌داند - جاری نیست.

اشکال دوم: اگر کسی قائل به جریان استصحاب در شبهه‌های حکمیه هم باشد باید در این جا بگوید استصحاب جاری نمی‌شود؛ زیرا موضوع آن عوض شده است. توضیح این که شارع نسبت به چیزی که عنوان میته بر آن صادق باشد، حکم به نجاست کرده و به این عضو پیوند زده شده نه عرف و نه شرع میته نمی‌گوید؛ بنابراین بقای موضوع که شرط استصحاب است، محقق نیست و استصحاب جاری نمی‌شود.

نتیجه صورت اول: دلیلی بر نجاست آن وجود ندارد.

۲. عضو پیوندی از مرده‌ای باشد که در حال حیات محکوم به طهارت است

این صورت در دو مقام بررسی می‌شود:

۱،۲. مقام اول: مرده مسلمان باشد؛ این که از مرده‌ای که در حال حیات محکوم به طهارت بوده جزئی را جدا کنند و به انسان طاهری پیوند بزنند. این صورت خود دو صورت کلی دارد زیرا انسان مرده دو حالت دارد: الف) حالت طهارت؛ ب) حالت نجاست.

اگر مسلمان باشد بعد از غسل به‌طور مسلّم طاهر بوده و پیش از غسل بعد از سرد شدن به‌طور مسلّم نجس است اما پیش از غسل و پیش از سرد شدن دو قول وجود دارد:

الف) بزرگانی مانند مرحوم شهید^۱ در ذکر^۲ی و محقق کرکی^۳ در جامع المقاصد و صاحب مدارک و صاحب حدائق^۴ قائل به طهارت مرده پیش از سرد شدن هستند.

ب) بعضی از محشین عروة مانند آقا جمال گلپایگانی^۵ اگر چه مایل به طهارت هستند؛ اما احتیاط کرده‌اند.^۶ طبق این فتوا دو زمان طهارت برای مرده وجود دارد و طبق فتوای مشهور فقط یک زمان طهارت برای مرده وجود دارد که بعد از غسل است.

الف) جدا کردن عضو بعد از غسل: اگر عضو جدا شده در زمان طهارت - به‌طور مثال بعد از غسل - جدا شود، دلیلی بر نجاستش نداریم زیرا اگر از باب میته‌بودن قائل به نجاست شویم بزرگان گفته‌اند به حسب عرف و لغت به اعضای جدا شده مرده گفته نمی‌شود و وقتی عضو بریده می‌شود موتان در حقیقت بر آن عارض نمی‌شود تا مرده‌بودن بر آن صدق کند. افزون بر این که عضو در این جا از مرده جدا شده است و یک چیز برای باردوم میته نمی‌شود. بله اگرچه دست مرده است اما خودش مرده نیست؛ همان‌طور که دست از آن زید است اما به آن دست زید اطلاق نمی‌شود. بسیاری از فقیهان بزرگ که بعضی از آنان خود، عرب هستند - مانند شهید صدر^۷ - می‌فرمایند که به آن مرده واقعی گفته نمی‌شود.

افزون بر این که موضوع ادله‌ای که عضو جدا شده را نازل منزله مرده می‌کرد، عضو جدا شده از زنده است و شامل عضو جدا شده از مرده نمی‌شود.

۱. شهید اول، ذکر الشیعة، ج ۲، ص ۹۹؛ محقق کرکی، جامع المقاصد، ج ۱، ص ۴۹۵؛ عاملی موسوی، مدارک الأحکام، ج ۲، ص ۲۷۸-۲۷۹؛ بحرانی، الحدائق الناضرة، ج ۳، ص ۳۲۷.
۲. این مطلب را به صورت شفاهی از استاد حضرت آیت الله شیخ محمد مهملی شب زنده‌دار شنیدم؛ اما منبع آن را نیافتیم.

اگر هم بخواهیم استصحاب کنیم، باید طهارت را استصحاب کنیم؛ پس دلیل بر نجاست نداریم بلکه دلیل بر طهارت داریم:

۱. متشرعه وقتی مرده‌ای را که غسل می‌دهند، اگر به وجهی اعضایش را جدا کردند یا بعد از دفن به خیال این که پوسیده شده است قبر را باز کردند، با ابعاض مرده معامله نجاست نمی‌کنند، زیرا از پیش غسل داده شده و طاهر بوده‌اند.

۲. استصحاب بقای طهارت وجود دارد.

۳. قاعده طهارت جاری می‌شود.

بنابراین دلیلی بر نجاست اجزایی که در حال طهارت از مرده جدا شده، نیست. لازمه‌ی این طهارت آن است که بعد از پیوند پاک باشد؛ زیرا احتمال داده نمی‌شود که با اتصال به حیّ طاهر، طهارتش به نجاست تبدیل شود و یکی از منجسات پیوند باشد؛ پس اگر عضوی از مرده مسلمان را بعد از غسل جدا کنیم، اشکالی ندارد و پاک است.

ب) جدا کردن عضو و پیوند آن پیش از سرد شدن: اگر پیش از سرد شدن بدن مرده، عضوی را از وی جدا کنند و پیوند بزنند اگر فرضاً همان‌گونه که گرم است جدا کنند و به همان شکل پیوند بزنند و تا وقتی گرم است حیات در آن دمیده شود- اگرچه هنوز بهبود پیدا نکرده و مانند عضو مجروح باشد- پاک است و دلیلی بر نجاستش نداریم؛ زیرا جدا شدن، نه باعث مرده حقیقی شدن می‌شود و نه مرده مجازی، زیرا ادله درباره عضو جدا شده از زنده بود و استصحاب هم که حالت سابقه‌اش طهارت است. پس اگر چنین فرضی از نظر پزشکی ممکن باشد، عضو پیوندی طاهر است.

ج) جدا کردن عضو پیش از سرد شدن و پیوند زدن بعد از سرد شدن: اگر عضو موقع جدا کردن گرم باشد و بعد از پیوند زدن مدتی طول بکشد تا جوش بخورد و اعصابش متصل شود و روح در آن دمیده شود، به‌طور مسلم ادله دلالت دارند بر این‌که جسم «میت» اگر سرد شود نجس می‌شود؛ اما دلیلی نداریم بر این‌که عضو جدا شده‌ای که سرد می‌شود نیز نجس است؛ زیرا اگر بگوییم میت است، بیان شد به اعضای جدا شده در حقیقت میت نمی‌گویند. اطلاق میت مجازی هم درباره عضو جدا شده از زنده بود. استصحاب هم اگر جاری باشد، حالت سابقه‌اش طهارت است. اگر هم بخواهیم استصحاب تعلیقی جاری کنیم به این بیان که اگر متصل بود با سرد شدن نجس می‌شد و

حال که شک داریم، پس نجس است. این استصحاب هم جاری نمی‌شود؛ زیرا موضوعش باقی نیست و این‌ها حالت‌هایی است که احتمال تقیید آن‌ها را می‌دهیم. افزون بر این که عالمان به‌طور معمول استصحاب تعلیقی را حجت نمی‌دانند. اگر از استصحاب هم به جهت عدم جریان در شبهه‌های حکمیه چشم‌پوشیم، قاعده طهارت جاری می‌شود، حتی طبق مبنای شهید صدر^۱؛ چون مسبوق به نجاست نیست.

بنابراین - والله العالم - به حسب فنی می‌توان گفت: مرده مسلمانی که در حیاتش طاهر بوده اگر در زمان طهارتش - که دو فرد دارد: پیش از سرد شدن و بعد از غسل - عضوی را از وی جدا کرده و پیوند بزنند، دلیلی بر نجاست آن عضو نداریم.

د) جدا کردن عضو بعد از سرد شدن و پیش از غسل: اگر عضو در زمانی که نجس است - یعنی زمانی که غلشش نداده‌اند و برودت پیدا کرده که قدر مسلم از نجاست این حالت است - از مرده جدا شد، قهراً نجس است و نمی‌توانیم بگوییم به واسطه جدا شدن پاک می‌شود؛ زیرا متفاهم عرفی دلیل عامی که می‌گوید: مرده انسان نجس است مانند وقتی است که می‌گویند: خوردن مردار حرام است. وقتی می‌گویند: اکل میته و مرده حرام است عرف از آن نمی‌فهمد که خوردن مجموعه به هم پیوسته آن حرام است و در صورت جدا شدن، حرام نیست. اساساً گوسفند به‌طور کامل و به هم پیوسته قابل خوردن نیست؛ بنابراین متفاهم عرفی از حرمت اعم از وقتی است که پیوسته یا جدا شده است.

درباره نجاست هم متفاهم عرفی همین است؛ اگرچه به وضوح حرمت اکل نیست اما عالمان گفته‌اند متفاهم عرفی این است که حیثیت اتصال و به هم پیوستگی اعضا دخالتی در حکم نجاست ندارد. در حقیقت عرف به هم پیوستگی را عامل کثافت و قذارت نمی‌داند. به همین علت برای نجاست اعضای جدا شده از مرده نیاز به دلیل جداگانه نیست. افزون بر این که ادله‌ای هم وجود دارد؛ مانند روایت‌هایی که دلالت دارند بر این که باید از ظرفی که میته‌ای در آن پخته شده پرهیز و آن را تطهیر کرد. بلی این متفاهم عرفی این‌گونه نیست که وسعت داشته باشد و حتی شامل جایی

۱. مبنای وی در قاعده طهارت این است که شرط جریان قاعده عدم مسبوقیت نجاست است؛ یعنی اگر حالت سابقه نجاست باشد، قاعده طهارت جاری نمی‌شود.

شود که عضوی پیوندزده و روح در آن دمیده شود؛ بلکه تا زمانی است که روح در آن نیست و حیات در آن دمیده نشده است؛ بنابراین یا به طور جزم عرف از ادله نجاست میته، چنین توسعه‌ای را نمی‌فهمد یا دست‌کم شک در این توسعه داریم؛ یعنی ادله دال بر نجاست میته از این نظر اجمال دارد زیرا دلالت لفظیه‌ای وجود ندارد؛ بلکه به تناسب حکم و موضوع گفتیم از دلیل نجاست میته این توسعه نسبت به اجزای جدا شده را می‌فهمیم. وقتی مشکوک شد، قاعده طهارت جاری می‌شود؛ البته جریان قاعده در این جا همان شبهه جریان این قاعده در مسبوق به نجاست را دارد؛ زیرا این عضو در زمانی که جدا شده است یا حتی زمانی که متصل بود، نجس بوده است؛ مگر این‌که بگوییم تبدیل موضوع شده و موضوع نجس، چیزی بود که نامش میته بود و بعد از اتصال، کسی به آن میته نمی‌گوید و چون حیثیت، تقییدیه بود که زائل شده است. در برخی از عبارات های آیت الله تبریزی رحمته‌الله نیز آمده است که اگر عنوان سابق صادق نباشد، قاعده طهارت جاری است اما اشکال این است که عضو جدا شده صادق می‌باشد. اشکال ما به آیت الله تبریزی رحمته‌الله این است که عضو جدا شده موضوع حکم نیست؛ بلکه موضوع تطبیق میته می‌باشد. ما به این قسمت کلام وی تمسک می‌کنیم که وی قبول کرده است که اگر موضوع سابق نباشد، قاعده طهارت جاری می‌شود؛ بنابراین در این جا که موضوع سابق میته بوده و اکنون صادق نیست، قاعده طهارت می‌تواند جاری شود.

۲،۲. مرده کافر طاهر باشد؛ مانند صورت قبل صوری دارد که باید در نظر گرفت.

الف) جدا کردن عضو در زمان طهارت: اگر مرده در زمان حیاتش کافر اهل کتاب باشد که ما آن‌ها را پاک می‌دانیم، در زمان حرارت و پیش از سرد شدن پاک است؛ اما بعد از سرد شدن نیاز به بررسی بحث غسل مرده دارد که آیا غسل در وی مؤثر است یا نه؟ بنابراین به صورت فرضی بحث می‌کنیم.

اگر پاک می‌شود در این صورت پیوند، همان حکم مسلمان را دارد اما اگر گفتیم اسلام شرط پاک شدن است، فقط یک زمان طهارت دارد که همان پیش از سرد شدن است که در آن زمان اگر پیوند زده شد، پاک است و اشکالی ندارد اما اگر از آن زمان بگذرد اعم از پیش از غسل و بعد از غسل را باید بررسی کنیم که با پیوند زدن پاک می‌شود یا نه؟

ب) جدا کردن عضو در زمان نجاست (پیش از غسل و بعد از غسل در صورت پاک‌نشدن): در دو محور باید بحث نمود.

۱. بررسی نجاست عضو پیش از پیوند: نجاست عضو جدا شده یا از این جهت است که عضو جدا شده، میته است که گفتیم به عضو جدا شده، میته گفته نمی‌شود؛ بلکه میته حقیقی جسم کلی است که خروج روح از آن شده است یا از باب متیه تعبدی و تنزیلی باید نجس باشد که آن عنوان هم در این جا نیست؛ زیرا این تنزیل مربوط به عضو جدا شده از زنده است.

بله دو راه دیگر وجود دارد، یکی دلیلی است که می‌گوید: بدن مرده نجس است و به فهم عرفی شامل اعضای جدا شده نیز می‌شود زیرا وقتی می‌گویند: مرده نجس است، عرف از آن این‌گونه نمی‌فهمد که تا وقتی که اعضایش مجتمع است نجس شمرده می‌شود، به‌گونه‌ای که اگر وی را مثله کرده، اعضایش را جدا کردند، دلیل «بدن مرده نجس است» شاملش نشود. به همین دلیل عالمان در بحث عضو جدا شده از مرده گفته‌اند نجاست عضو جدا شده، مفاد عرفی ادله‌ای که دلالت بر نجاست میته دارند، هر چند قائل باشیم به اعضای جدا شده، میته گفته نمی‌شود؛ بنابراین اعضای مرده، متصل باشد یا منفصل، نجس است. شاهد این مطلب روایت‌هایی است که می‌گوید اگر در دیگی میته‌ای را بپزند، نجس است؛ در حالی که همه میته را در آن نینداخته‌اند؛ بلکه جزئی از آن را جدا کرده و در دیگ انداخته‌اند. پس عرف از دلیل نجاست میته وصف اتصال را نمی‌فهمد؛ بلکه می‌فهمد جسم، متصل باشد یا این که جدا جدا شود، نجس است؛ بنابراین اگر کافر طاهری بمیرد و عضوش بعد از سرد شدن جدا شود، به نفس دلیل نجاست مرده، نجس است.

از این هم صرف‌نظر شود استصحاب بقای نجاست جاری می‌شود. دست‌وپا و گوش پیش از این نجس بود و اکنون در نجاست آن شک است؛ استصحاب بقای نجاست جاری می‌شود و ظاهر دلیل سابق شامل عضو جدا شده می‌شود.^۱

۱. اما اگر همین عضو را به انسان طاهر پیوند زدیم، گفتیم: دلیل اجتهادی بر پاک بودنش نداریم زیرا دلیلی نداریم که بگویید اعضای انسان پاک است تا از اطلاق آن استفاده کنیم؛ بلکه سیره، اجماع و ادله متفرقه دلالت‌کننده بر طهارت انسان مسلمان وجود دارد که سیره، اجماع و ضرورت در مقام

۲. بررسی نجاست عضو بعد از پیوند: آیا بعد از پیوند هم دلیل شامل آن می‌شود؟ ممکن است کسی بگوید شامل می‌شود یا این که استصحاب بقای نجاست جاری است؛ اما این محل اندیشیدن است؛ زیرا به تناسب حکم و موضوع وقتی پیوند زده و حیات در آن جاری و عضو زنده شد، آیا فهم عرف این است که در این صورت هم نجس است؟

مستند ما برای نجاست پیش از پیوند، فهم عرف بود و عرف می‌فهمد که وصف آن تا زمانی که موجود است نجس است؛ یعنی تا وقتی که روحی در آن نیست و زنده نشده است و به تناسب حکم و موضوع مازاد بر این که مادام‌الوصف باشد - که به قول منطقیون به آن قضیه حینه می‌گویند - نجس نیست؛ یعنی تا زمانی که غیر زنده است هر چند به آن میته هم نگویند، عرف از دلیل می‌فهمد نجس است؛ اما اگر حیات پیدا کرد عرف از دلیل نمی‌فهمد هنوز نجس است؛ بنابراین در این موارد به‌طور جزم می‌گوییم عرف نمی‌گوید نجس است یا این که شک می‌کنیم در این که عرف این مقدار دلیل را توسعه می‌دهد یا نه؟ باید اضافه کنیم ادعای انصراف دلیل از این صورت که پیوند زده می‌شود دور از ذهن نیست.

از این جا معلوم می‌شود استصحاب هم دشوار است؛ زیرا احتمال می‌دهیم عرف موضوع نجاست را عدم حیات می‌بیند و این حیثیت تقییدیه است؛ یعنی جسمی که حیات ندارد را موضوع دلیل می‌بیند، نه جسم به تنهایی را. پس بقای موضوع برای استصحاب محل تردید است. این مانند بحث شک در خمیری است که تبدیل به خل می‌شود که محقق خوبی^۱ درباره آن فرموده است:

هر چند جسم باقی است؛ اما حیث خمیریت، حیثیت تقییدیه است و شارع درباره خمیر فرموده: «نجس است».

در این جا هم شارع درباره میته می‌گوید: «نجس است». عرف از این میته‌بودن و حیات‌نداشتن حیثیت تقییدیه می‌فهمد؛ بنابراین موضوع برای استصحاب هم باقی نیست؛ پس بعید نیست در این صورت بگوییم دلیل سابق برای نجاست وجود ندارد.

وجود ندارند و ادله خاص هم در مقام بیان این جهت نیستند؛ بنابراین در این صورت وقتی به صورت جدا شده است دلیل نجاست شامل آن می‌شود.

۳. پیوند زدن عضو جدا شده انسان محکوم به نجاست، زنده باشد یا مرده

صورت سوم این است که عضوی از انسان محکوم به نجاست مانند مشرک، دهری و ملحد را به انسان محکوم به طهارت پیوند بزنند. اگرچه یک مذهب شاذ وجود دارد که قائل به اصالة الطهارة در انسان است؛ یعنی انسان را پاک می‌داند هر چند مشرک باشد اما کم‌وبیش مشهور فقیهان - که نزدیک به اجماع است - قبول دارند که غیر کتابی نجس هستند.

برای بررسی حکم نجاست یا طهارت عضو جدا شده از چنین انسانی باید آن را از دو دید بررسی کرد:

الف) این عضو، جزء و قطعه جدا شده از زنده است.

ب) عضو جدا شده از انسان نجس‌العین است.

باید ادله دال بر نجاست این عضو را از دو ناحیه بررسی کرد که آیا بعد از پیوند را هم شامل می‌شود یا نه.

الف) بررسی حکم از دید جزء جدا شده از زنده: به همان بیان‌هایی که گفتیم ادله نجاست شامل این صورت نمی‌شود:

۱. صدق میته حقیقی: این عضو جدا شده، مرده حقیقی نیست.

۲. صدق میته تنزیلی: اگر بخواهیم آن را مرده تنزیلی بدانیم، اگر در زمان حیات از وی جدا شده باشد، بر آن صدق می‌کند اما در زمان ممات بر آن صادق نیست؛ البته ادله‌ای که تنزیل می‌کند و عضو جدا شده را میته می‌داند، شامل زمان پیوند زدن و دمیده شدن روح نمی‌شود؛ زیرا تنزیل در حقیقت استعمال یک واژه است و استعمال نیاز به مبرر و مجوز عقلانی و عرفی دارد و هر چیزی را در هر جایی نمی‌توان استعمال کرد؛ به‌طور مثال، اگر دست مسلمان عالم برجسته به نجاستی برخورد، صحیح نیست به این جهت که در حکم متحد هستند شارع بفرماید: دستت عذر است؛ یعنی مجرد اتحاد در حکم مبرر این نمی‌شود که موضوع یک حکم را که با آن تناسب ندارد، برای مترتب شدن آن حکم بر آن تطبیق کرد؛ در باب تنزیلات باید تناسب‌های عرفیه مورد توجه باشد. میته یعنی چیزی که جان ندارد. به چیزی که پیوند زده شده است و جان دارد نمی‌توان گفت میته است؛ بنابراین به‌طور قطع به آن میته گفته نمی‌شود یا مشکوک

تأیید

است که این مجاز، عرفی باشد و صحت استعمال داشته باشد.

۳. جریان استصحاب نجاست: اگر قائل به عدم جریان استصحاب در شبهه‌های حکمیه شویم جای جریان استصحاب نجاست نیست؛ افزون بر این که تبدل موضوع شده و دیگر میته نیست؛ در حالی که نجاست پیشین از باب میته بود. پس قاعده طهارت جاری می‌شود.

ب) بررسی حکم از دید عضو جدا شده از کافر: اگر دلیل نجاست این باشد که این عضو از کافر بوده است؛ بنابراین نجس می‌باشد، حق این است که از این جهت هم نمی‌تواند شامل شود. برای اثبات یا رد این مطلب باید ادله نجاست کافر را مطرح و صدق یا عدم صدق آن را بر عضو پیوندی بررسی کنیم:

۱. آیه شریفه نجاست کافر: اگر مستند نجاست کافر آیه شریفه «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ»^۱ باشد به این بیان که تمام اعضای مشرک، متصل باشد یا منفصل، نجس است؛ اولاً، این آیه بر نجاست به معنای نجاست شرعی و قذارت ظاهری دلالت ندارد؛ بلکه به معنای پلیدی معنوی است و یک امر معنوی را بیان می‌کند؛ ثانیاً، اگر نجس به معنای دیگر باشد، معلوم نیست نجاست شرعی‌ای که امروز قائل به آن هستیم، در زمان نزول آیه جعل شده باشد؛ بنابراین به این معنا نیست.

۲. شمول اجماع نسبت به بعد از پیوند زدن: اجماع، دلیل لبی است و معلوم نیست شامل صورت بعد از پیوند به بدن مسلمان بشود؛ زیرا چنین اطلاقی در اجماع‌ها و فتواها نداریم. بله اگر اجماع بر یک معقد منعقد شود، می‌توان در آن اطلاق جاری کرد؛ یعنی همه فقیهان به مطلق فتوا دهند؛ اما چنین چیزی نداریم. وقتی فتوای سید مرتضی^۲ و سید رضی^۳ و شیخ مفید^۴ و صدوقین^۵ و امثال این عالمان را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم فقط فرموده‌اند: کافر نجس است و در مقام این نیستند که بگویند حتی اگر پیوند زده شود نیز نجس است؛ پس چنین اطلاقی در اجماع‌ها نداریم.

۳. اطلاق روایت‌های نجاست کافر نسبت به بعد از پیوند زدن: اما روایت‌ها هم به این

۱. سوره توبه، آیه ۲۸: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا﴾.
 ۲. جهت روشن شدن این مطلب، به‌طور مثال ر.ک به: شریف مرتضی، الانتصار، ص ۸۸؛ شیخ مفید، المقنعة، ص ۷۱.

شکل نیست که گفته باشد «الکافر نجس» یا «المشرك نجس» یا «اليهودى نجس» بلکه تمام روایت‌ها به این شکل است که می‌گوید اگر مسافحه با یهودی کردی دستت را تطهیر کن و فقط نجاست یهودی از آن استفاده می‌شود؛ اما بیشتر از آن یعنی بقای این نجاست تا بعد از پیوند زدن به مسلمان استفاده نمی‌شود و لازمه نجاست این نیست که تا آن وقت نجس باشد.

برای نمونه چند روایت را بررسی می‌کنیم؛ البته سند این روایات باید در جای خود بررسی شود و فعلاً فقط درصدد به دست آوردن لسان این روایات هستیم:

۱،۳. روایت سعید اعرج

سَعِيدُ الْأَعْرَجِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ سُورِ الْيَهُودِيِّ - وَ النَّصْرَانِيِّ فَقَالَ لَا؛ سعید اعرج گوید به امام صادق عليه السلام گفتم: از آب دست‌خورده‌ی یهودی و نصرانی استفاده کنم؟ حضرت فرمود: خیر.^۱

این روایت دلالت بر نجاست سور یهودی دارد که از آن نجاست و منجسیت یهودی استفاده می‌شود. از این روایت فقط استفاده می‌شود لب و دهان وی در حال حیاتش نجس است؛ اما دلالت ندارد بر این که اگر لبش را به انسان مسلمانی پیوند زدند هم نجس باشد.

۲،۳. روایت ابی بصیر

أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا فِي مُصَافَحَةِ الْمُسْلِمِ الْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرَانِيِّ - قَالَ مِنْ وَّرَاءِ الثُّوبِ فَإِنْ صَافَحَكَ بِيَدِهِ فَاعْسِلْ يَدَكَ؛

ابوبصیر از یکی از دو امام باقر و صادق عليهما السلام حدیث نمود که حضرت درباره مصافحه (و دست دادن) مسلمان با یهود و نصرانی فرمود: از پشت جامه باشد و چنانچه با دست با تو دست داد دستت را بشوی.^۲

این روایت هم مانند روایت پیشین فقط دلالت بر نجاست کافر در حال حیات دارد.

۳،۳. روایت علی بن جعفر

عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَخَاهُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام عَنِ النَّصْرَانِيِّ - يَغْتَسِلُ مَعَ الْمُسْلِمِ

۱. حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۲۲۹.

۲. همان، ج ۳، ص ۴۲۰.

فِي الْحَمَّامِ قَالَ إِذَا عَلِمَ أَنَّهُ نَصْرَانِيٌّ اغْتَسَلَ بِغَيْرِ مَاءِ الْحَمَّامِ إِلَّا أَنْ يَغْتَسِلَ وَخَدَهُ عَلَى الْحَوْضِ فَيَغْسِلُهُ ثُمَّ يَغْتَسِلُ وَ سَأَلَهُ عَنِ الْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرَانِيِّ يُدْخِلُ يَدَهُ فِي الْمَاءِ أَوْ يَتَوَضَّأُ مِنْهُ لِلصَّلَاةِ قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يُضْطَرَّ إِلَيْهِ؛

علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر رضی الله عنه پرسید: آیا جایز است نصرانی و یهودی با مسلمانان در حمام شستشو کنند؟ فرمود: وقتی بداند او نصرانی است با غیر آب حمام باید غسل کند مگر اینکه تنها کنار حوض غسل کند. پس حوض را شسته و سپس غسل می‌کند. باز پرسید: یهودی و نصرانی دست در آب فرو می‌برند آیا می‌توان از آن وضو گرفت؟ فرمود: نه مگر مضطر باشد.^۱

توضیح این روایت این است که حمام‌های قدیم این‌گونه بوده که از حوض‌های بزرگ در حوض‌های کوچک آب می‌ریخته و این حوض‌های کوچک به اندازه کر نبوده است. امام رضی الله عنه می‌فرماید:

اگر در آن حوضچه‌ها نصرانی خودش را می‌شوید، خود را در آن نشور؛ مگر این‌که خودت تنها باشی که در این صورت بعد از رفتن وی حوض را تطهیر کن و بعد غسل را انجام بده.

این روایت نیز دلالت بر نجاست بدن نصرانی بعد از پیوند ندارد مگر این‌که بخواهیم استصحاب بقای نجاست کنیم.

۴,۳. روایت دوم علی بن جعفر

عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مُؤَاكَلَةِ الْمَجُوسِيِّ فِي قَصْعَةٍ وَاحِدَةٍ وَأَرْقَدَ مَعَهُ عَلَى فِرَاشٍ وَاحِدٍ وَأَصَافِحُهُ قَالَ لَا؛

از امام کاظم رضی الله عنه در مورد هم‌خوراک بودن با مجوسی در یک کاسه و خوابیدن روی یک زیر انداز و مصافحه کردن با او پرسیدم. حضرت در جواب فرمودند: خیر، این کار را نکن.^۲

در این روایت هم پرسش از خوردن در کاسه مجوسی شده یا در روایت دیگر پرسش از پوشیدن لباس مجوسی برای نماز شده است و باقی روایت‌ها هم همین وزان را دارند.

۱. همان، ص ۴۲۱.

۲. همان، ص ۴۲۰.

همه این روایت‌ها درباره انسان زنده است و در مقام بیان مقدار زمان نجاست آن نیست و قدر متیقن از آن زمان حیات است و بعد از مردن هم به ادله‌ای که دلالت بر نجاست مرده دارد، نجس هستند و احتمال هم نمی‌دهیم که در زمان حیات نجس باشند و بعد از مردن پاک شوند اما این که اگر جدا شود و به بدن مسلمان پیوند زده شود، از این روایت‌ها استفاده نجاست نمی‌شود.

۴. جریان اصل عملی یعنی استصحاب: در ابتدا به نظر می‌آید جریان این قاعده خالی از قوت نیست؛ زیرا دست کافر از باب دست کافر بودن نجس است و بعد از پیوند زدن نیز استحاله نمی‌شود تا بگوییم موضوع عوض شده است. انقلاب هم در آن رخ نمی‌دهد و همان جسمی که در آنجا بوده را به بدن مسلمان پیوند می‌زنند؛ بنابراین موضوع باقی است و چون شک در بقای نجاست داریم، آن را استصحاب می‌کنیم. به عبارت دیگر دست کافر بودن حیثیت تعلیلیه نزد عرف است و حامل نجاست خود جسم است. و وزان استناد این دست به کافر مانند «الماء المتغیر أحد أوصافه الثلاثة بالنجاسة» است. در آنجا می‌گوییم موضوع برای استصحاب نجاست بعد از بین رفتن تغییر باقی است زیرا تغییر مزه، رنگ و بوی نجاست بر این‌ها عارض نیست بلکه عارض بر جسم است و این‌ها حیثیت تعلیلی برای عروض نجاست بر جسم هستند.

در این جا هم گوشت، پوست و استخوان چون دست کافر بود، نجس شد اما انتساب به کفر و ... نمی‌تواند عامل نجاست باشد؛ بلکه خود گوشت، پوست و استخوان نجس هستند؛ بنابراین وقتی که جدا شده، روح در آن دمیده می‌شود، شک در نجاست آن داریم؛ بنابراین استصحاب جاری می‌کنیم. بنابراین اگر کسی استصحاب در شبهه حکمیه را جاری دانست در این جا اشکالی از این جهت نیست؛ پس فرمایش مرحوم تبریزی رحمته در این صورت خالی از قوت نیست.

در عین حال ممکن است پاسخ دهیم وقتی ادله نجاست کافر را بررسی می‌کنیم، همان ادله گوناگون و متفرق در باب‌های گوناگون است. این روایت‌ها و ادله یارای تنقیح موضوع واقعی نجاست در این جا را ندارند؛ یعنی از این ادله نمی‌فهمیم موضوع واقعی نجاست در کافر چیست. آیا موضوع آن اعضای کافری است که به بدن مسلمان پیوند زده نشده یا اعضای کافر است اعم از این که پیوند زده شود یا نشود؟! بنابراین

تأیید

چون موضوع در روایت‌های دال بر نجاست کافر منقح نشده است و نجاست بدن کافر به صورت اجمال از آن استفاده می‌شود، مردد بین بقای موضوع استصحاب و عدم بقای آن هستیم؛ بنابراین تمسک به دلیل استصحاب، تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل است. همچنین دلیل طهارت هم شامل نمی‌شود.

۴. پیوند زدن عضو جدا شده از حیوان نجس‌العین

اگر عضوی از سگ را جدا و به انسان طاهر پیوند بزنند، قهراً مانند بحث کافر خواهد بود از این جهت که عضوی را از وی جدا می‌کنند عضو جدا شده می‌شود و از این جهت که عضو نجس‌العین است هم نجس خواهد بود؛ پس از دو دید بحث خواهیم کرد:

الف) از لحاظ عضو جدا شده: همان مسائلی که در بحث عضو جدا شده از کافر مطرح شد، در این جا هم مطرح می‌شود.

ب) از لحاظ جزء حیوان نجس‌العین: شهید صدر^{علیه السلام} در اینجا تصریح کرده که اگر عضوی از حیوان نجس‌العین را جدا و پیوند زدند معلوم نیست بگوییم پاک است. گویا در نظر ایشان ادله نجاست شامل بوده و بعد از پیوند زدن را هم می‌گیرد. برای اثبات یا رد این مطلب باید ادله نجاست سگ را مطرح و صدق یا عدم صدق آن را بر عضو پیوندی بررسی کنیم.

در دلیل آمده است: «خداوند هیچ چیزی را نجس تر از سگ خلق نکرده است»؛ پس سگ نجس‌ترین نجاست‌هاست. از نجس بودن سگ می‌فهمیم تمام اعضایش اعم از متصل یا جدا شده و پیوند زده شده یا غیر آن نجس است و اطلاق دارد و این گونه نیست که صدق اسم سابق آن از بین برود. درباره کافر ممکن است بگوییم دیگر دست پیوند زده شده دست کافر نیست اما در این جا مسلم است که عضو سگ است؛ بنابراین مشمول ادله نجاست عضو سگ می‌شود؛ اما بسیاری از بزرگان فقه می‌فرمایند که پیوند عضو نجس‌العین اشکال ندارد و ادله سابق تطبیق نمی‌شود؛ البته ممکن است مستند این فتوا این باشد که ادله نجاست و ادله طهارت هر دو شامل می‌شود و تساقط می‌کنند و بعد از تساقط آن دو، مرجع قاعده طهارت است. اما اکنون ما در مقام این هستیم که آیا ادله سابق شامل می‌شود یا نه؟

نسبت به مواردی که اطلاقی داشته باشیم مانند آن چه در سگ گفتیم جای این کلام است؛ اما درباره دیگر حیوان‌ها مانند خوک؛ کسی نگفته است «الختزیر نجس»؛ بلکه از روایت‌هایی مانند این که سوال پرسیده‌اند از خوکی که از آب بیرون آمده و در راهی آب بدنش چکیده است و حضرت نهی فرموده‌اند، از این جا نجاستش را به دست می‌آوریم؛ بنابراین از این‌ها استفاده نمی‌شود که هر جا و به هر شکلی باشد، نجس است؛ پس باید قائل به تفصیل شویم و بگوییم نجس‌العین‌هایی که ادله نجاستشان این چنینی است شامل بعد از پیوندزدن نمی‌شود؛ مگر این که کسی ادعای الغای خصوصیت کند به این بیان که دست خوک اگر مفسده‌ای دارد که باعث تنفر است، وقتی به انسان هم متصل بشود همان مفسده را دارد؛ یعنی اگرچه دلیل شامل نمی‌شود اما در عرف افتراقی بین این دو دیده نمی‌شود.

این که در کافر این سخن را بیان نکردیم به این دلیل است که در کافر ویژگی‌ای وجود دارد و آن این است که نجاست وی نجاست سیاسی است نه این که در وی به حقیقت قذارتی باشد؛ به‌طور مثال، برای این است که وی بایکوت شود و هیچ‌کس با وی ارتباطی نداشته باشد و این باعث شود به دنبال حق برود و مسلمان بشود. همچنین ممکن است نجاستش به این علت باشد که از جامعه مسلمانان طرد شود و باورها، اندیشه‌ها و اخلاقیات سرایت به مسلمانان نکند. این برخلاف چیزی است که خودش قذارت و تنفیری داشته باشد؛ بنابراین در نجس‌العین‌هایی که روایت‌های نجاستش به این شکل است، استفاده نجاست بعد از پیوندزدن دشوار است مگر با الغای ویژگی؛ اما در مواردی که روایت‌های مطلق وجود دارد؛ مانند سگ، اگر کسی قائل باشد که اطلاقات از افراد نادر منصرف هستند، شامل بعد از پیوندزدن نمی‌شود اما اگر گفتیم قضیه‌های حقیقیه شامل افراد نادر نمی‌شود و اختصاص به افراد نادره صحیح نیست؛ در نتیجه مطلقات شامل می‌شود؛ بنابراین انعقاد اطلاق خالی از قوت نیست و فرمایش شهید صدر^{علیه السلام} درست می‌شود؛ البته نتیجه این کلام نجاست نیست بلکه باید بررسی کرد با ادله طهارت معارضه دارد یا نه؟

تأیید

روایت‌های نجاست سگ

۱. روایت ابی سهل قرشی: صاحب وسائل در باب دوازده از ابواب نجاست نقل کرده است:

أَبِي سَهْلٍ الْقُرَشِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ لَحْمِ الْكَلْبِ - فَقَالَ هُوَ مَسْخٌ قُلْتُ هُوَ حَرَامٌ - قَالَ هُوَ نَجَسٌ أُعِيدُهَا عَلَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - كُلُّ ذَلِكَ يَقُولُ هُوَ نَجَسٌ؛

ابی سهل گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد گوشت سگ پرسیدم. حضرت فرمودند: سگ مسخ شده است. گفتم حرام است؟ فرمود: نجس است. تا سه مرتبه سؤال را تکرار کردم در جواب هر سه دفعه فرمود نجس است.^۱ در این روایت پرسش از گوشت سگ است و حضرت فرمود: «نجس است». بعد از این که گوشت سگ پیوند زده می شود از گوشت سگ بودن خارج نمی شود. ممکن است بگوییم عضو و جزء سگ نیست؛ اما گوشت سگ است که پیوند زده شده است؛ بنابراین شمول روایت بعید نیست و به حسب ظاهر عنوان صادق است. اشکال: سند این روایت مشتمل بر سهل بن زیاد یا بعضی از افراد دیگر است که وثاقتشان ثابت نیست.

۲. روایت فضل ابی العباس: در نقل چنین آمده است:

بِإِسْنَادٍ عَنِ الْفَضْلِ أَبِي الْعَبَّاسِ فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْكَلْبِ فَقَالَ رَجَسٌ نَجَسٌ؛

فضل از امام صادق علیه السلام در مورد سگ پرسید. حضرت فرمود: آن پلید و نجس است.^۲

فهم عرفی از این که گفته می شود: «سگ نجس است»، این نیست که تا زمانی که اعضا به هم پیوسته است نجس است، تا برای نجاست بعد از جدا شدن نیاز به دلیل دیگر باشد، بلکه وقتی گفته می شود: «سگ نجس است»، عرف می فهمد که گوشت، پوست و اعضای آن نجس است، متصل باشند یا جدا شده. بنابراین اطلاق این روایت می تواند شامل عضو پیوند شده شود.

۱. حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۱۶، ح ۱۰.

۲. همان، ص ۴۱۵، ح ۲.

اشکال: علاوه بر اینکه در روایت تأمل وجود دارد که این الغای ویژگی و توسعه عرف به مقداری است که حتی جایی که اعضای سگ، عضو بدن انسان طاهری شده را هم شامل بشود، لسان این روایت با روایت پیشین متفاوت است. در روایت قبل تعبیر به گوشت سگ است و این تعبیر اطلاق دارد. عرف بعد از پیوند را هم گوشت سگ می‌گوید اما معلوم نیست از عبارت «کلب نجس» در روایت حاضر بتوانیم توسعه را بفهمیم.

۳. روایت معاویه بن شریح

مُعَاوِيَةُ بْنُ شُرَيْحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ سُورِ الْكَلْبِ يُشْرَبُ مِنْهُ أَوْ يُتَوَضَّأُ قَالَ لَا قُلْتُ أَلَيْسَ سَعْبٌ قَالَ لَا وَاللَّهِ إِنَّهُ نَجَسٌ لَا وَاللَّهِ إِنَّهُ نَجَسٌ؛
از امام صادق عليه السلام در مورد آشامیدن یا وضو گرفتن از باقیمانده‌ی آبی که سگ از آن خورده سوال شد. حضرت فرمود: خیر. گفتم آیا حیوان وحشی نیست؟ فرمودند خیر، به خدا قسم که آن نجس است، به خدا قسم که آن نجس است.^۱

اشکال: ضمیر «آته» به کلب برمی‌گردد و لسان این روایت با روایت دوم یکی است و آنچه درباره روایت پیش گفتیم در این جا هم وارد می‌شود. بنابراین به دلیل وجود روایت اول، امر درباره سگ دشوار است و پیوند زدن مطهر نخواهد بود و اگر از آن بتوانیم به دیگر نجس‌العین‌ها تعدی کنیم، باقی هم همین حکم را دارند اما چون دلیلی بر تعدی نداریم و قیاس است؛ تعدی صحیح نیست.

۴. روایت حلبی: ممکن است کسی از روایت پنج باب ۶۸ از ابواب نجاسات استفاده کند و اشکال در نجس‌العین کند:

حَمَادٌ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُهُ عليه السلام عَنِ الثَّنِيَّةِ تَنْفَصِمُ وَتَسْقُطُ - أَيْ يَصْلُحُ أَنْ تُجْعَلَ مَكَانَهَا سِنٌّ شَاءَ - قَالَ إِنْ شَاءَ فَلْيَضَعْ مَكَانَهَا سِنًّا بَعْدَ أَنْ تَكُونَ ذَكِيَّةً؛

حلبی گوید از امام صادق عليه السلام پرسیدم آیا می‌شود به جای دندانانی که می‌شکند و می‌افتد، دندان گوسفندی را قرار داد؟ حضرت پاسخ دادند: اگر می‌خواهد انجام دهد، اشکالی ندارد اما بعد از این که دندان تذکیه شد.

ممکن است کسی به این روایت استناد کند که حضرت درباره عضو جدا شده از

۱. همان، ص ۴۱۶، ح ۶.

گوسفندی که طاهرالعین است می‌فرماید باید ذکی باشد؛ پس بر این دلالت دارد که انتقال و پیوندزدن نجس باعث طهارت نمی‌شود؛ پس معلوم می‌شود پیوندزدن اجزای نجس‌العین باعث طهارت نمی‌شود به مساوات یا اولویت.

وقتی معصوم علیه السلام در مردار و میتة گوسفند تذکیه نشده اشکال می‌کند، حکم حیوان نجس‌العین یا مانند طاهرالعین است یا اولی به عدم طهارت است؛ زیرا در مردار نجاست وجود دارد و در این جا هم نجس‌العین است و اگر میتة باشد یا عضو جدا شده از آن باشد، نجاست مضاعف پیدا می‌کند.

اشکال: از این روایت این گونه پاسخ داده می‌شود که باید حمل بر استحباب یا حمل‌های دیگر که صاحب وسائل فرموده بشود؛ زیرا دندان گوسفند به دلیل ذی روح نداشتن اساساً نجس نمی‌شود و به حسب روایت‌ها و فتواها مسلم است که دندان گوسفند میتة پاک است؛ پس شرط طهارت برای آن وجهی ندارد؛ در نتیجه باید روایت حمل بر استحباب یا جهت‌های دیگر شود مانند این که دندان با گوشت همراه بوده و حضرت به دلیل آن چه به طور معمول همراه دندان است، شرط تذکیه را قرار می‌دهند. سرانجام آن که اگر نتوانیم آن را توجیه کنیم تعارض با روایت‌های دیگر پیدا می‌کند که نتیجه آن تقدیم روایت‌های برابر آن، به جهت کثرت یا دیگر جهت‌هایی است که در مقام خودش گفته شده است.

ممکن است کسی بگوید این روایت یک مدلول مطابقی و یک مدلول التزامی دارد. اگرچه مدلول مطابقی این روایت با روایت‌های دیگر تعارض دارد؛ اما مدلول التزامی آن - یعنی این که اگر عضو طاهر نباشد با پیوندزدن پاک نمی‌شود - به جای خود باقی است و حجت نبودن مدلول مطابقی منافاتی با حجیت مدلول التزامی ندارد؛ همان‌طور که مرحوم آخوند علیه السلام و نابینی علیه السلام باور دارند که مدلول التزامی در حجیت تابع مدلول مطابقی نیست.

پاسخ این است که بنا بر مسلک مشهور و مقبول همان‌گونه مدلول التزامی در وجود و ثبوت تابع مدلول مطابقی است در حجیت هم تابع هست که جای بحث آن در اصول است.

نتیجه صورت چهارم: پیوند اعضای نجس‌العین، اگر سگ باشد به‌ویژه درباره

گوشتش با توجه به شمول دلیل، محل احتیاط است؛ اما در غیر آن از حیوان‌های نجس‌العین احتیاط شایسته است؛ اما نه به اندازه احتیاط در سگ.

۵. پیوندزدن عضو جدا شده از حیوان طاهر زنده

جایی که عضو حیوان طاهری را به یک انسان طاهر پیوند بزنند؛ مانند پیوندزدن چشم گوسفند به انسان. بحث این صورت همان چیزی است که در قسم اول و دوم گذشت که در آن عضوی از انسان زنده طاهر را به خودش یا انسان دیگری پیوند می‌زدند. در این صورت قهراً به واسطه جدا شدن از حیوان، قطعه جدا شده از حیوان زنده می‌شود که قطعی‌النجاسه است و نجاستش از قطعه جدا شده از انسان روشن‌تر است؛ زیرا ادله بسیاری بر نجاست آن دلالت می‌کند، مانند ادله ایات غنم. بدین روی عضو به مجرد جدا شدن از حیوان، عضو جدا شده می‌شود که روایت‌های آن را میته و نجس می‌دانند اما آیا بعد از پیوندزدن این ادله شامل می‌شود یا نه؟ هر چه پیش از این گفته شد در این جا هم وارد می‌شود.

چنانچه گذشت در روایت‌ها به عضو جدا شده، میته حقیقی اطلاق نشده است زیرا در عرف و لغت به اعضای جدا شده میته نمی‌گویند؛ بنابراین اطلاق، تنزیلی و تعبیدی است که شارع به داعی ترتب احکام میته چنین تعبیدی کرده است؛ به عبارت دیگر با حکومت این فرد را وارد در ادله میته کرده است.

با توجه به اینکه باب تنزیل، باب استعمال است و باید مبرر عرفی داشته باشد و در این موارد وقتی عضو جدا شده، جزء انسان زنده و مانند دیگر اعضایش شد، اطلاق میته به آن حتی به داعی بارکردن احکام عرفیت ندارد؛ پس یا به‌طور قطع شامل بعد از پیوندزدن نمی‌شود یا مشکوک است. وجه این‌که در برخی عبارات گفته شده است: «ادله انصراف از صورت پیوندزدن دارد»، همین مطلب است.

بله گذشت که جریان استصحاب نجاست محل تأمل است زیرا؛ اولاً، شبهه حکمیه است و بنا بر یک مبنا جاری نمی‌شود؛ ثانیاً، نجاست بر روی عنوان عضو جدا شده رفته است و در شرع، عرف و عقل به این عضو پیوندزده عضو جدا شده گفته نمی‌شود؛ بنابراین وحدت موضوع متیقنه و مشکوکه محقق نیست و سرایت‌دادن حکم از

موضوعی به موضوع دیگر می‌شود. توضیح آنکه در این موارد می‌تواند حیثیت تقییدیه یا محتمل است؛ در نتیجه جزم به بقای موضوع نداریم چون عرف مستبعد می‌داند شارع حکم نجاست را بر جسم سوار کرده باشد که در نتیجه آن وقتی پیوند زده و دارای حیات شد هم نجس باشد؛ بنابراین در ذهن عرف می‌آید که شاید قید جان‌داشتن حیثیت تقییدیه باشد و دخالت در حکم داشته باشد؛ در نتیجه با انتفای آن، شک در بقای موضوع می‌کند و تمسک به دلیل استصحاب، تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل می‌شود.

در این صورت هم اشکالی نیست در این که دست‌کم احتیاط استجابی این است که پیوند زدن بعد از تذکیه باشد زیرا وقتی حضرت در روایتی که بیان شد و موردش حیوان طاهرالعین است درباره دندان که روح ندارد می‌فرماید: «باید بعد از تذکیه باشد»، به طریق اولی در عضوی که روح دارد باید این حکم را لحاظ کنیم؛ بنابراین مناسب و احوط این است که به جهت مراعات حدیث شریف ابتدا حیوان را تذکیه کنند. حیوان‌های طاهرالعین که حلال گوشت نیستند مانند گرگ نیز همین حکم را دارد؛ صورت‌های غیرمهم دیگری هم در مقام هست مانند پیوند زدن حیوان به حیوان یا پیوند زدن انسان به حیوان. از آنچه درباره صورت‌های مورد ابتلا گفتیم حکم این نیز معلوم می‌شود.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

پیوند اعضا به چند صورت قابل تصور است: ۱. عضو جدا شده شخص به خودش پیوند زده شود؛ ۲. عضو مسلمانی به شخص دیگری پیوند زده شود؛ ۳. عضو کافری به مسلمانی پیوند زده شود؛ ۴. عضو حیوان نجس‌العین به مسلمانی پیوند زده شود. در حکم این صور، سه دیدگاه وجود دارد: الف) طهارت عضو پیوندی در تمام صورت‌ها؛ ب) پیوند اعضا در هیچ‌یک از صورت‌ها باعث طهارت آن نمی‌شود؛ ج) اگر عضوی از نجس‌العین پیوند زده شود، معلوم نیست پاک شود؛ اما در غیر این مورد پاک است.

دیدگاه مختار آنکه پیوند زدن جایز بوده و عضو پیوندی محکوم به طهارت است.

منابع و مآخذ

۱. بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، تحقیق: محمد تقی ایروانی و سید عبدالرزاق مقرر، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۱، ۱۴۰۵ ق.
۲. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، تحقیق: گروه پژوهش مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چ ۱، ۱۴۰۹ ق.
۳. شریف مرتضی (موسوی)، علی بن حسین، الانتصار فی إنفرادات الإمامیة، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۱، ۱۴۱۵ ق.
۴. شیخ طوسی، محمد بن حسن، رجال، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۳، ۱۴۲۷ ق.
۵. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، المقنعة، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید علیهم السلام، چ ۱، ۱۴۱۳ ق.
۶. صدر، سید محمد باقر، الفتاوی الواضحة وفقاً لمذهب أهل البيت علیهم السلام، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، چ ۸، ۱۴۰۳ ق.
۷. عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی، ذکرى الشیعة فی أحكام الشریعة، تحقیق: جمعی از پژوهشگران در مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چ ۱، ۱۴۱۹ ق.
۸. عاملی موسوی، محمد بن علی، مدارک الأحكام فی شرح عبادات شرایع الإسلام، تحقیق: گروه پژوهش مؤسسه آل البيت علیهم السلام، بیروت: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چ ۱، ۱۴۱۱ ق.
۹. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چ ۴، ۱۴۰۷ ق.
۱۰. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، بیروت: مؤسسه الطبع و النشر، چ ۱، ۱۴۱۰ ق.
۱۱. محقق کرکی، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، تحقیق: گروه پژوهش مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چ ۲، ۱۴۱۴ ق.
۱۲. موسوی خمینی، سید روح الله، تحریر الوسيلة، قم: مؤسسه دارالعلم، چ ۱، ۱۴۱۱ ق.
۱۳. موسوی خویی، سید ابوالقاسم، تکملة المنهاج، قم: مدینه العلم، چ ۲۸، ۱۴۱۰ ق.

تأییدات

۱۴. — مبانی تکملة المنهاج، قم: مؤسسه احیاء آثار امام خویی علیه السلام، چ ۱، ۱۴۲۲ ق.
۱۵. — منهاج الصالحین، قم: مدینه العلم، چ ۲۸، ۱۴۱۰ ق.
۱۶. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی (فهرست أسماء مصنفی الشيعة)، تحقیق: سیدموسی شبیری زنجانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۱، ۱۴۰۷ ق.

تاجتاد

سال اوله شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۶